

شرح تفکر عمودی در مدرنیسم و تفکر افقی در پسامدرنیسم

دکتر بهروز عزیزدفتری*

چکیده

در این مقاله کوشیده ایم تفکر عمودی در مدرنیسم و تفکر افقی را در پسامدرنیسم به اختصار شرح دهیم. ماهیت بحث، ذهن نگارنده را به جانب حوزه‌های ادبیات، زبان شناسی، زبان آموزی کودک، آموزش زبان دوم و فلسفه کشانده و در جست و جوی قرینه های تفکر عمودی و تفکر افقی در هریک از آنها ناگزیر اصطلاحات چندی چون "ارتفاع مفهوم" در ادبیات به ویژه شعر، "بهنای مفهوم" در علوم طبیعی، "رابطه جانمایی" و "رابطه همنشینی" واژه ها در زبان شناسی، محور "رشد افقی" و محور "رشد عمودی" در زبان آموزی کودک، "نظام زبانی" و "رفتار زبانی" در آموزش زبان دوم و "اصول / احکام کلی (مطلق گرایی)" و "دیالکتیک و نسبیت گرایی" در فلسفه را، مایه بحث و فحص خود قرار داده ایم.

واژگان کلیدی: زبان، زبان شناسی، مدرنیسم، پسامدرنیسم، تفکر افقی، تفکر عمودی، جزء، کل و مطلق، نسبیت

امروزه در جوامع پسامدرن نظریه های روان شناختی و فلسفی بیشتر به جانب "اجزاء" / "مؤلفه" های ساختار کل گرایش دارند، بی آنکه سرشت ماهوی کل گرایی (holism) را مد نظر داشته باشند. به باور دورثی رایبسنز (D. Robbins)، ۲۵-۳۹: ۲۰۰۵، پسامدرنیسم به محور افقی ارتباط، به صداهای برابر توجه دارد و آن را جانشین محور عمودی سلسله مترتب پدیده‌ها می‌سازد. برای پی بردن به فحوای کلام این متفکر آمریکایی مثالی از زبان‌شناسی می‌آوریم که در قالب عبارت "رابطه‌های همنشینی" (syntagmatic) و "رابطه‌های جانشینی" (paradigmatic) بیان شده است. رابطه همنشینی به همکناری واحدهای زبانی چون واژه‌ها و عبارتها در جمله اشاره دارد و مقصود از رابطه جانشینی، جایگزین شدن واژه های هم نقش چون اسم، فعل، صفت، قید، حرف اضافه ... به جای یکدیگر است. به عنوان مثال، در جمله کتاب را به علی دادم، پنج واژه در محور افقی رابطه همنشینی دارد و واژه های «ارسال کردم»، «تحویل دادم»، «هدیه کردم» با فعل «دادم» و واژه های «کلید»، «ساعت»، «پول» با واژه «کتاب» رابطه جانشینی دارد.

برای آماده سازی پیش زمینه بحث می‌گوییم دستور زبان شامل دو بخش صرف و نحو است و در نگاهی گذرا به تاریخ آموزش زبانهای دوم (عزیدفتری ۱۳۸۰) در درازنای تاریخ (از زمان باستان تا نیمه دوم قرن بیستم) در می‌یابیم که یا توان زبان‌شناختی (دانش زبانی) یا توان ارتباطی مطرح نظر بوده است. مطلب را اندکی بیشتر می‌شکافیم: در عهد باستان رومیها پیش از آغاز امپراطوری روم، زبان لاتینی را به عنوان زبان دوم و به روش مستقیم می‌آموختند و برای این منظور غلامان و خادمان یونانی را به خدمت می‌گرفتند و روند یادگیری زبان بیگانه نظیر فرایند یادگیری زبان مادری بود. در دوره رنسانس پس از اختراع صنعت چاپ، آثار کلاسیک یونانی به زبان لاتینی در دسترس مردم قرار گرفت و به دنبال آن در زمینه آموزش زبان دوم، روش دستور زبان - ترجمه (grammar-translation) متداول گشت.

با خیزش بلند از فراز دیواره های قرون عبور می کنیم و به روش مستقیم (direct method)، (ملهم از یافته های یادگیری زبان مادری)، روش خواندن (reading method)، (مبتنی بر توصیه گروه پژوهشی کلمن ۱۹۲۹، Coleman) و رویکرد شنیداری - دیداری آموزش زبان دوم (audio-visual approach) تا نیمه قرن بیستم می رسیم؛ آن گاه با دستور زبان نوینی به نام دستور زبان زایا-گشتاری، به سرکردگی نوام چامسکی (N.Chomsky) مواجه می شویم که مبانی نظری دستور زبان سلف، ساختگرایی، را به چالش می گیرد و آن را مردود می شمارد و سپس خود از جانب پرورش یافتگان مکتبش که به معناشناسان زایشی (generative syntanticians) شهره هستند، مورد انتقاد قرار می گیرد. معلمان زبان دوم سرخورده از دستاوردهای زبان شناختی در عرصه آموزش زبان دوم به روان شناسی یادگیری رو می آورند و تنی چند از آنان روشهای نوینی در برابر آموزش زبان دوم ابداع و عرضه می کنند که چندان با اقبال قاطبه معلمان زبان دوم مواجه نمی شوند. و سرانجام این مرکب آموزش زبان دوم پس از درنوردیدن اقلیم زبان شناختی و روان شناختی در برهه های گوناگون تاریخی اکنون به جایی رسیده که با تأکید بر حاکمیت اصول کلی زبان شناختی و نیز تأکید بر گونه گونی رفتارهای زبانی در تعاملات اجتماعی پشتوانه نظری رویکرد آموزش ارتباطی (communicative approach) را فراهم می سازد. گفتنی است که در طول این فرایند دراز آهنگ در عرصه آموزش زبان دوم، گاهی تفکر عمودی و زمانی تفکر افقی حاکمیت داشته است. تفکر عمودی با مطلق گرایی (the absolute) و وحدت گرایی مونیسیم (monism)، یادگار دوران مدرنیسم و تفکر افقی با نسبیت گرایی (the relative) و دیالکتیک، میراث دوران پسامدرنیسم همسویی دارند. در عصر مدرنیسم یا عصر روشنگری، پارادایمها، اصول و احکام کلی منشأ و مبنای تأملات فکری بود که عموماً به جزم اندیشی، تک بُعد نگری و طرح دعاوی برتری نژادی، قومی، زبانی و فرهنگی می انجامد و برای مسدودنش، حقوق و امتیازاتی می بخشد و معمول چنان است که برای موروثی کردن حقوق و امتیازات به دست آمده به دستاویزهای تاریخی و احتجاجات متافیزیکی روی می آورند. تبلور چنین تفکری در دیگر عرصه های دانش بشری مشهود است و در اینجا بیم آن می رود که بحث تفصیلی آن به انسجام محتوای مقاله آسیب برساند؛ همین قدر بس که در مطالعات زبان شناختی، قواعد دستور زبان بر قواعد

رفتار زبانی دست بالاتری دارد؛ در تحلیل متون، معنای کلام در پیله اندیشه‌های نویسنده جست و جو می‌شود؛ در عالم تجارت، حق از آن تولید کننده کالا تلقی می‌گردد؛ در سیاست، گروه حاکم حقیقت را معنا و تفسیر می‌کنند؛ در تعلیم و تربیت، محوریت معلم مطرح است. بدیهی است در آن سوی قطب فکری، مخاطب همواره در موضع ضعف، تسلیم و رضا قرار دارد؛ رفتار زبانی در برابر نظام زبانی شیوه عبودیت را برمی‌گزیند؛ خواننده نمی‌تواند از دنیای اندیشه و نظام ارزشها و باورهای خود در راه تفسیر متن بهره گیرد؛ مصرف کننده تابع و تسلیم مصلحت اندیشی تولید کننده است؛ در عرصه مملکت داری، مردم چشم به حاکم و گوش به فرمان او دارند؛ و در صحنه آموزش رسمی علایق، نیازها و توان ذهنی یادگیرنده در برابر اصول انعطاف ناپذیر نظام آموزشی و رفتارهای سلیقه‌ای معلم / مدرس رنگ می‌بازد.

در پسامدرنیسم، اندیشه بشری حرکت معکوس به خود می‌گیرد؛ اجزاء در برابر کلّ قد علم می‌کند؛ معنای پراگماتیک، پویا و مبتنی بر بافت عبارت (که از شرایط ارتباطی چون زمان، مکان، مخاطب، وسیله بیان، ژانر کلام، حالت عاطفی و ... تأثیر می‌پذیرد) در مقایسه با معنای خبریه، ایستا و جدای از بافت جمله اعتبار بیشتری می‌یابد؛ واکنش فکری و روانی خواننده در برابر معنای القائی نویسنده برجسته‌تر و جسورتر می‌گردد؛ مفاهمه در ارتباط زبانی به مصالحه‌ای میان معنای نویسنده و دریافت خواننده تن در می‌دهد؛ تولید کالا و خلق آثار ذوقی، نه از روی تجویزات کلیشه‌ای و از پیش تعیین شده، که با توجه به نیازها و سلیقه‌های مصرف کننده، ارزش می‌یابند و سرانجام آنکه آموزش مترقی با عنایت به ویژگیهای فردی یادگیرنده، و نه از روی احکام فرادست و دستورهای ازلی شکل می‌گیرد^۱.

این همه گفته شد که معنای کلام رایینز (۲۰۰۵) را تصریح کرده باشیم: در معرفت‌شناسی، ساختار عمودی رایج در مدرنیسم دارای صبغه شالوده‌گرایی سنتی (traditional fundamentalism)، و طالب رویکردی یکپارچه است. که در نهایت، همان‌طور که گفتیم، به ورطه تک بعد اندیشی سقوط می‌کند و شیوه کارش را بر تدوین نظریه‌های خود کامه بنا می‌نهد. برعکس ساختار افقی تفکر در پسامدرنیسم به نسبت‌گرایی، دیالکتیک، رعایت نقش و شأن اجزاء و افراد قدر و بهاء می‌بخشد و

در نهایت متضمن این خطر است که به همه چیز تحت لوای تنوع و کثرت‌گرایی کارت سفید می‌دهد و راه را برای وقوع آشوب و هرج و مرج هموار می‌سازد.

در مواجهه با مطلق‌گرایی مدرنیسم، که به جزم‌اندیشی و سلطه‌جویی منجر می‌گردد و نسبت‌گرایی که خطر آشوب و هیاهوی نامفهوم صداها را در پی دارد، ویگوتسکی (Vygotsky) لوریا (Luria)، پریبرام (Pribram)، آیزنشتاین (Eisenstein) و ولوشینوف (Voloshinov) به راه‌های اندیشیده‌اند که ساختار عمودی بنیادگرایی سنتی مدرنیسم و ساختار افقی نسبت‌گرایی پسامدرنیسم را پشت سر می‌گذارد. این نگرش جدید مبتنی است بر رعایت اصول کلی روایت بزرگ و نیز توجیه و تحمل‌بازیهای رفتاری در محدوده همان اصول به منظور ایجاد تغییر در فرد و جامعه. به باور رویینز (همان مقاله: ۲۶) نظریه‌های ویگوتسکی ترکیبی است از فلسفه وحدت‌گرایانه اسپینوزا (Spinoza) با نهضت نسبت‌گرایی و دیالکتیک نامتقارن. هرگونه تغییر با عنایت به اصول کلی و نیز با توجه به ترکیب رفتارهای ناهمسو میسر می‌گردد. در این ترکیب امر مطلق (مونیسم) و امر نسبی (دیالکتیک) است که ویگوتسکی فراتر از تفکر عمودی و تفکر افقی می‌رود و به درک مفهوم فلسفی هولوگرافی (holography) نایل می‌گردد، یعنی تمامیت یگانه که از تلفیق مطلق-گرایی و نسبت‌گرایی حادث می‌شود.

بگذارید مطلب را ساده‌تر و با استعانت از مباحث زبان‌شناختی بیان کنم. زبان ادب، به ویژه زبان شعر را در نظر آورید. پی‌بردن به معنای شعر در زبان مستلزم آن است که خواننده افزون بر دانش دستور زبان، دانش غیرزبان‌شناختی، که جهان بینی و یا اصطلاحاً شاکله‌های ذهنی او را تشکیل می‌دهد، داشته باشد، یعنی با جنبه‌های تاریخی فرهنگی و اجتماعی بستر فکری شاعر آشنا باشد.^۲ دیوان حافظ را باز می‌کنم، دو بیت زیر نظم را جلب می‌کند:

دوستان دختر رز توبه ز مستوری کرد / شد سوی محتسب و کار به دستوری کرد
آمد از پرده به مجلس عرقش پاک کنید / تا نگویند حریفان که چرا دوری کرد
[دختر رز (شراب) از روی نهان کردن در پرده خم توبه کرد و نزد حاکم شد تا از برای آمدن به مجلس بزم اجازه بگیرد و اینک که رها از حجاب خم به بزمگه گام نهاده

عرق از چهره اش برگیرید تا حریفان در محفل میگساران نگویند که دختر رز ما را ترک گفته بود. [

بی‌شبهه برای پی بردن به معنای دو بیت فوق خواننده می‌باید هم دستور زبان فارسی را نیک بداند، به عبارتی دارای توان زبان شناختی باشد و هم برای آنکه از عهده تفسیر آن دو بیت برآید دانش فرازبان شناختی داشته باشد که عموماً از عوامل تاریخی، فرهنگی و اجتماعی تغذیه می‌کند. یعنی ذهن جامعه و عصر شاعر را خوب بشناسد. آنچه خواننده را به درک و تفسیر شعر قادر می‌سازد صرفاً در گرو داشتن دانش زبانی نیست، بلکه اشارات و قراین غیر زبان شناختی موجود در متن و نیز تجارب جهانی (نظام باورها، ارزشها و استدلالات) خواننده در فرآیند استخراج معنا و تفسیر متن تأثیر فراوان دارد. به سخن دیگر، رفتار زبانی (شگردهای لفظی) به مدد دانش دستور زبان، و دانش زبان به تنهایی و بدون تمسک به تمهیدات لفظی و تجارب غیرزبان شناختی راه رسیدن به مفاهمه و ایجاد ارتباط کلامی بین خالق اثر و مخاطب آن را می‌بندد. بنابراین، با دانستن قواعد بازی در تعاملات اجتماعی (به عنوان مثال، قواعد دستور زبان (reference rules) و قواعد بیانی (expression rules) در یادگیری زبان مادری و یا زبان دوم) می‌توان به حیطه نوینی گام نهاد که در مشرب فکری ویگوتسکی «هولوگرافی» نامیده می‌شود. تفکر هولوگرافیک در بحث زبان شناختی هم بر نظام زبانی و هم بر رفتار زبانی قائم است؛ در ادبیات، تحلیل متون با عنایت به آنچه که نویسنده در متن آورده است دانش محتوایی (content knowledge) و آنچه خواننده به متن تزریق می‌کند دانش موضوعی (topical knowledge) صورت می‌پذیرد؛ در تحلیل‌های زیباشناختی، محتوا همراه فورم، و فورم در کنار محتوا در کانون توجه قرار می‌گیرد؛ در سیاست و مدیریت، اصول کلی در سازگاری با شرایط گوناگون تعامل با مردم انعطاف‌پذیر می‌شوند؛ در زبان شناختی، درستی کلام و سلاست بیان هر دو مطمح نظرند؛ در آموزش زبان دوم، تقریرات تجویزی با امعان نظر به تفاوت‌های توصیفی زبان آموزان جرح و تعدیل می‌شوند، در مباحث فلسفی، مرز بین جسم و روان از میان بر می‌خیزد و ثنویت دکارتی مردود شمرده می‌شود.

پیداست در هیچ یک از مثالهای فوق، مضامین متقارن نمی تواند به تنهایی دعوی حقیقت را علم کند. هم از این روست ویگوتسکی در صحبت از اصل رکن زبان شناختی، نه از عنصر (element) که از واحد (unit) نام می برد و معنای واژه را واحد تفکر قلمداد می کند و آن را آمیزه ای از زبان و اندیشه می داند. «واژه ای را که می خواستم بر زبان آورم، از یاد برده ام و اندیشه ام که در قالب واژه ها تجسم نیافته به وادی تاریکیها باز می گردد (ویگوتسکی ۱۱۹: ۱۹۷۳).

بنابر آنچه که گفته شد نه اصول کلی عصر مدرنیسم می تواند مسایل زندگی فردی و اجتماعی را حل و فصل کند و نه نسبت گرای عصر پسامدرنیسم راه گشای این مسایل تواند بود.

نسبت گرای با حاکمیت اصول کلی متحقق می شود و اصول کلی با در نظر گرفتن اجزاء / افراد توجیه پذیر می گردد. خطر اصول کلی مدرنیسم با رعایت نسبت گرای پسامدرنیسم تخفیف می یابد و آشوب و سردرگمی نسبت گرای در پرتو اصول کلی منتفی می شود. بدیهی است نسبت این دو با یکدیگر در تفکر هولوگرافیک از روی پارامترهای تاریخی، فرهنگی و اجتماعی هر یک از جوامع بشری تعیین می گردد و آنچه امروز طرفداران مطلق گرای و نسبت گرای مورد انتقاد و ذم قرار می دهند در اشاره به درجه شدت و ضعف یکی از آن دو در آمیزه نوین «تمامیت یگانه» (هولوگرافی) است.^۳

یادداشتها

۱) یکی از اصطلاحات متداول در مباحث زبان شناختی یعنی واقعیت روان شناختی قواعد زبانی (Psychological reality of linguistic rules) به همین معنا اشاره دارد. بدین گونه که آیا قواعد هسته‌ای و جهانشمول زبان، که ودیعه ذهن انسان است، دارای واقعیت روان شناختی است، همانطور که جامسکی و پیروان نهادگرایی وی باور دارند؟ و یا آنکه واقعیت روان شناختی از آن رفتار زبانی است که در پرتو شرایط گوناگون ارتباطی معنای خاص خود را ایفاء می‌کند؟ به عبارت ساده تر معنای جمله جدای از یافت لایتغیر و منطبق با نظام زبان، مانند «در باز است» دارای واقعیت است؟ و یا معنای ارتباطی و قایم به یافت کلام دارای واقعیت روان شناختی است؟ معنای جمله (sentence) از درون نظام زبان تعیین می‌یابد؛ معنای عبارت (utterance) با توجه به شرایط برونی ارتباط مفهوم واقع می‌شود، چنان که جمله فوق «در باز است» می‌تواند در فرایند تعامل در بافتهای گوناگون از جمله معانی زیر را به همراه داشته باشد:

۱. قدم رنجه کنید و تشریف بیاورید.

۲. بفرمایید بروید، اخراج هستید.

۳. حاجی آقا از زیارت خانه خدا برگشته است.

۴. دارند اسباب کشی می‌کنند.

و ...

(رک عزبدفتری ۱۳۸۵)

۲) در مقدمه یکی از کتابهایم، حریر جان: شانزده گفتار، نکته‌ای را از قول صاحب نظری (۱۹۸۲-Blankenberg) آورده‌ام: در ادبیات، به ویژه شعر، پارادایم اصلی، «ارتفاع مفهوم» و در علم، پارادایم رایج «بهنای مفهوم» است. در زبان آموزی کودک نیز به وضوح آمده رشد عمودی (vertical) زبان پیشاهنگ رشد افقی (horizontal) زبان کودک است. در مقاله‌ای با عنوان «ویژگیهای شعر معاصر از دیدگاه شاملو» نوشته عباس جباری (کتاب ماه: ادبیات و فلسفه ۷: ۱۳۸۳) سخن از «محور افقی» و «محور عمودی» شعر شاملو رفته بود؛ نویسنده مقاله در توضیح «محور افقی» شعر می‌گوید: «شاعر [شاملو] آنچه را دیده به تصویر می‌کشد و خود سکوت می‌کند و تفسیر و تأویل را برعهده خواننده می‌گذارد.» در «محور عمودی» شعر، شاعر تلاش می‌ورزد که با استفاده از استعاره و تشبیه مخاطب خود را با درونمایه ذهنی‌اش نزدیک سازد و نتیجه می‌گیرد: «اخوان از شاملو در محور عمودی قویتر است و شاملو از اخوان در محور افقی.»

در مقایسه‌ای گذرا و بسیار کلی در می‌یابیم که در متون ادبی به ویژه شعر با «ارتفاع مفهوم» / «محور عمودی» و در متون علمی با «بهنای مفهوم» / «محور افقی» سر و کار داریم. در بحث

فرهنگ نگاری در مقاله‌ای (مترجم، شماره ۳۸، ۱۳۸۳) نویسنده از «محور طولی» و «محور عرضی» سخن به میان آورده است. مقصود نویسنده از «محور طولی» (کلان ساخت)، گستره فرهنگ و یا به عبارتی ساده تر، تعداد مدخل‌های واژگان است. «محور عرضی» (خرد ساخت)، به شواهد برگرفته از آثار شعر و نویسندگان اشاره دارد که در توجیه معانی واژه‌های مدخل به کار رفته اند.

به باور نگارنده، سخن گفتن از اصول رکن و احکام کلی و یا رویکرد کل‌گرایانه / تفکر استنتاجی (از بالا به پایین) در این گفتار ضرورتی ندارد، چونکه همه علوم در جهت جریان تکاملی خود به اصولی دست یافته‌اند و مشتغلان به این علوم از این اصول آگاهی دارند. اما برای آنکه مفهوم تفکر مبتنی بر خردنگری و یا رویکرد مؤلفه‌ای (componential) / تفکر استقرایی (از پایین به بالا) شفافتر شود، خواننده محترم را به تأمل درباره دو مثال زیر دعوت می‌کنم:

*a) To see a World in Grain of Sand
And a Heaven in a Wild Flower
Hold Infenity in the Palm of your Hand
And Eternity in an Hour*

جهانی را در دانه شن ،
سپهر را در گل وحشی دیدن ،
بی نهایت را در کف دست خود
و ابدیت را در ساعتی جای دادن

(William Blake)

[توضیح: شاعر برای رعایت قافیه («hour» و «flower») مجبور شده ابدیت را در ظرف زمانی یک ساعت قرار دهد و گرنه یک لحظه (a moment) نیز انسان نکته بین را می‌تواند به ابدیت سوق دهد.]

*b) For want of a nail , the shoe was lost ;
For want of a shoe , the horse was lost ;
For want of horse , the man was lost ;
And for want of a man , the country was lost ;
THE COUNTRY WAS LOST FOR WANT OF A NAIL.*

به علت فقدان میخی ، نعل اسب فرو افتاد ؛
به علت فروافتادن نعل ، اسب از دست رفت ؛
به علت از دست رفتن اسب ، سوارکار از بین رفت ؛
به علت از بین رفتن سوارکار ، مملکت از دست رفت ؛
مملکت از دست رفت به خاطر میخی که از نعل فرو افتاد .

کسانی که به باور خود عامل به اصول و احکام کلی هستند گاهی متحیر و پشیمان از عملکرد خود مصداق معنای این عبارت زبانزدند که بارها در موقعیتهای گوناگون زندگی شنیده می‌شود. «عمل موفقیت‌آمیز بود، اما مریض در گذشت». آن مدیر دستگاه دولتی یا مؤسسه خصوصی که راه

خود را ضرورتاً در روشنایی محدود چراغ اصول کلی و احکام تجویزی پیدا می‌کند و آنچه را که در تعامل با افراد جامعه فراسوی آن اصول قرار می‌گیرد نمی‌بیند، ناگزیر دست و پای انسانهایی را که در قالب تنگ قوانین و مقررات جای نمی‌گیرند، مثله می‌کند. مدیر شادمان که عامل به احکام و اصول است، و ارباب رجوع نالان که غنماة حیات وی در آن روایت بزرگ نیامده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

1. Dorolhy Robinns. 2005. Generalized holographic visions in Vygotsky, Luria, Pribram, Eisenstein and Voloshinov. **International Pragmatics**, 2-1: 25-39.

۲. بهروز عزیدفتری، ۱۳۸۰، گلبانگ عاقبت، ۴۲ گفتار «نگاهی گذرا به تاریخ آموزش زبانهای خارجی»، انتشارات دانشگاه آزاد تبریز، صص ۹۶۵-۹۱۴.

3. Lev S. Vygotsky. 1973. **Thaughl and Language**. (Trans. By Hanfmann and G. Vakar) The MIT Press.

۴. بهروز عزیدفتری، ۱۳۸۵. «دستور زبان و غمّازبهای کلامی» در **فصلنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی**، دانشگاه تربیت معلم آذربایجان، سال دوم، شماره ۳، بهار ۱۳۸۵.





پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی